

رومانها و داستانهای هاینریش بل

هاینریش بل^۱ (۱۹۸۵ - ۱۹۱۷) در باره مردم عصر ما می نویسد. او جنگ را چیزی جز تجربه وحشت و زیاده روی در امری ضدانسانی در مقیاسی وسیع نمی داند. به عقیده او حادثه ۱۹۳۹ به گذشته ای قبل از توفان نوح تعلق داشت و نقش اندکی در دنیای ابدعی او ایفا می کرد.

وقتی صلح فرا رسید، آدمها در پریشانی و گرسنگی، میان ویرانی های حاصل از جنگ سرگردان بودند. روزهای رفهم مالی گذشت. کم کم نئون ها و ویتترین های شیک و زیبا جلوه تازه ای به شهرها داد. به تدریج در مقابل چند مارک - اگر دانه تی - سوسیسی و قهوه داغ خیال انگیز و لذت بخش فراهم بود. از این رو، بل نسل جدیدی را نشان داد که بدون به خاطر آوردن جنگ، رشد می کرد و از نان خامه ای و فولکس واگن تلقی جاودانه ای داشت. با وجود این به نظر او کابوس سالهای ۴۵ - ۱۹۳۹ چیز دیگری از تجربه زمان صلح بود.

بل در دو رمان اوکس جنگ را بررسی می کند. «قطار به موقع رسید» داستانی از دوران ۱۹۴۳ است. ماجرای آن از ایستگاه راه آهن شهری در ناحیه «رورگیت»^۲ آغاز می شود. سرمای به نام آندراس^۳ در قطار به دنبال جا می گردد. قطار به جهت شرق می رود. سرباز نگران است. او می ترسد و مدام فکر می کند: «به زودی من می میرم. به زودی من می میرم.» دیگران هم مضطرب و نگران اند. اما آنها با مشروب، کنیاک و تقسیم کردن نان و کالباس میان یکدیگر سعی می کنند از دست دلهره و هراس بگریزند. آندراس به یاد دوستان و خانواده اش

می‌افتد. او لحظه به لحظه از همه کسانی که جنگ را به عنوان یک امر بدیهی تصور می‌کنند، بیشتر متنفر می‌شود. در لمبرگ^۴ قطار می‌ایستد. در آن جا آندراس با یک جاسوسه لهستانی آشنا می‌شود. کار او گردآوری خبر برای جنبش مقاومت لهستان است. زن برای همدردی با سرباز، می‌خواهد او را نجات بدهد. برای سرباز هر لحظه مرگ حتمی‌تر و بدیهی‌تر به نظر می‌رسد. بل در این داستان با واقعه‌گرایی غیرقابل انکاری، از یک مرگ بی‌معنی شکوایه‌ای علیه جنگ به دست می‌دهد.

در رمان دوم بل به نام «کجا بودی آدم؟» (۱۹۵۰) موضوع داستان نیز جنگ و مرگ است. بل، عنوان آن را از تئودور هاکرز^۵ اقتباس کرده که معتقد است: «درگیر شدن در جنگ تقصیر خداوند نیست.» و به قول آنتونی سنت اگروپری^۶: «جنگ همچون تیغ یک بیماری است.»

داستان، سرنوشت گروهی از افسران و سربازانی است که در حال برگشتن از رومانی به آلمان هستند. این رمان استحکام بیشتری از رمان اول بل دارد و از نظر شخصیت‌پردازی قوی‌تر از «قطار به موقع رسید» است.

در این داستان حتی رویدادهای فرعی چنان شرح و بسط داده شده که همدردی خواننده را در برابر انسان رنج‌دیده برمی‌انگیزند. اما در مقایسه با آثار بعدی بل شخصیتها و موقعیتها به شکل سیاه و سفید ترسیم شده‌اند. با وجود این صراحت بدون قید و شرط رمان بسیار نافذ است. «سیاح بیا به اسپا...» (۱۹۵۰) مجموعه داستانی است که بل آن را اغلب با نثری عصبی

و متنفر از جنگ و پیامدهای آن نوشته است. این داستانها نیز همچون دو رمان قبلی شرح زندگی مردمی است که دچار عواقب جنگ‌اند: دلالها و واسطه‌هایی که مدام تحت تعقیب پلیس‌اند. دانش‌آموزانی که از درس ریاضی بدشان می‌آید و با سرزنش دایم معلم مواجهند. آدمی که نمی‌خواهد در زیر سلطه یک دیکتاتور بنخندد و دیکتاتوری که به همه توصیه می‌کند شاد و خوشحال باشند. بل اثرات جنگ و مجازات قانونی به خصوص در مورد کودکان را به صورت هجونا‌متدی درمی‌آورد. در داستان «به قدر یک هیاهو» زنی که می‌خواهد بچه‌هایش را سرگرم کند به آنها توصیه می‌کند که بروند جنگ‌بازی، سنگ‌بازی و بمب‌بازی کنند.

به نظر می‌رسد که موضوع این داستانها یعنی جنگ و پیامدهای ناشی از آن حتی در فرم داستانها تأثیر کرده است. این نحوه نوشتن را بل تا حدودی مدیون همینگوی^۷ است. ولفگانگ بورشرت^۸ هم در داستانهای کوتاه و بلندش از چنین شیوه‌ای استفاده کرده است. ولی برعکس بورشرت، بل به زندگی ادامه داد و توانست قدرت روایتگرانه‌اش را به کمک هول و ولا به گسترش مناسبی تعمیم دهد. این گسترش را بل در داستان «از روی بل» به اجرا درآورد. اگر چه زمینه داستان تجربه تراژیک خاصی ندارد و فقط کار روزانه و ناچیز یک زن خانه‌دار

است؛ اما نویسنده با نگاه تیزبین و دقت فوق‌العاده به آن پرداخته و با تحلیلی سرشار خود داستان را ساخته است. جنگ می‌آید و می‌رود، ولی همیشه پنجره به گونه‌ی یکنواختی پاک می‌شود. روزمرگی فقط سرپوشی است بر احساسات درونی به مثابه یک واقعیت عاطفی؛ واقعیتی که حتی با بی‌محتوا بودن یک زندگی بی‌معنی به حیات خویش ادامه می‌دهد.

دو رمان بعدی بل «و حتی یک کلمه هم نگفت» و «خانه‌ی بسرایدار» او را به عنوان یک رمان‌نویس پیرو اخلاق معرفی می‌کند.

«و حتی یک کلمه هم نگفت» (۱۹۵۳) داستان زن و شوهری است که زن بدون کمترین اعتراضی مشغول خانه‌داری، نگران تربیت بچه‌ها و اداره یک شوهر عصبی است. آنها که در آغاز، زندگی عاشقانه‌ای داشته‌اند به علت فقر مجبور به جدایی می‌شوند. زن در رویارویی با مشکلات تنها می‌ماند. مرد به مشروب پناه می‌برد. فرد^۱ هرگز به یک اقدام جدی برای مقابله با بدبختی‌ها دست نمی‌زند و خود را نجات نمی‌دهد. تنها چیزی که مدام به یادش می‌آید جنگ و مصیبت‌های ناشی از آن است و مرگ مادر هفتاد ساله‌اش که دایم روحش را آزار می‌دهد؛ به طوری که به تدریج علائق روانی‌اش به مراسم دفن و تشییع جنازه جلب می‌شود. این مجذوبیت به درک فیزیکی مرگ شبیه مجذوبیت به دیدنی‌هایی است که در «کشف ناشده» ارنست کرودر^{۱۰} یا «رودخانه‌ی بی‌ساحل» هانس هنی‌جان^{۱۱} است. برای فرد مدام که مرگ، زندگی را تهدید می‌کند، زندگی هیچ مفهومی ندارد. او از کشیش می‌پرسد: «آیا به رستاخیز مرده‌ها ایمان دارید؟»

«خانه‌ی بسرایدار» (۱۹۵۴) به گزندگی «و حتی یک کلمه هم نگفت» نیست. اما در شرح رویدادها جالب‌تر و صحنه‌هایش منسجم‌تر و زیباتر است. به علاوه ساختمان پیچیده‌ای دارد که گاه سرشار از واقعیت است.

رمان، داستان بلوغ دو پسر نوجوان است که هرگز پدرشان را نشناخته‌اند. ولی به تدریج هر یک از آنها کشف می‌کنند که مادرشان فاقد چیزی است. مارتین^{۱۲} زندگی مرفهی دارد. خانواده‌اش در کارخانه‌ی مریاسازی سهم است. با وجود این مادرش در آرزوی زرق و برق هالیوود از شوق زندگی می‌افتد و مادرزگرش تمایل وافری به غذاهای مطبوع دارد. بنابراین مارتین در وضعیت بهتری از دوست همکلاسی‌اش، هاینریش به سر می‌برد. مادر هاینریش زنی عاطفی است که در چنبره‌ی برادرهای شوهرش گرفتار است. اما سرانجام از زیر نفوذ آنها درمی‌آید و با بچه‌هایش زندگی مستقلی پیدا می‌کند.

بل در این رمان زندگی مرفه را در کنار زندگی فقیرانه به خوبی توصیف می‌کند. آدمهایی که از سر پُرخوری اسیر آرزوهای واهی می‌شوند و مردمی که از سر فقر به اجبار زندگی می‌کنند.

دو مجموعه داستان دیگر بل، «مرد کوچکی» را در آغاز کاری بزرگ نشان می‌دهند. اکثر این داستانهای کوتاه که بر اساس فعالیتهای رادیویی بل شکل گرفته‌اند، بیانگر این هستند که بل به جنبه‌های وسیعی از تکنیک‌های داستان‌نویسی دست یافته و چشم‌انداز گسترده‌ای پیش رو دارد. در آن زمان، آلمان نیز به تغییرات وسیعی در زمینه صنعت و تکنولوژی اقدام کرده بود. «نان آن سالها» (۱۹۵۵) اولین داستان عاشقانه هاینریش بل است. این داستان، سرگذشت جوانی ۲۴ ساله، مکانیک و تعمیرکار ماشینهای لباسشویی است که عاشق دختر جوانی می‌شود. او در همان روز سرنوشت‌ساز خاطرات گذشته را به یاد می‌آورد: سالهای فقر و گرسنگی، سالهایی که برای به دست آوردن لقمه نانی سرانجام مجبور به زدنی می‌شود. زمانی که بزرگ‌ترین آرزویش به دست آوردن کار بود تا درآمدی داشته باشد و به زندگی ادامه دهد. در این داستان، عشق فرشته مظهري است که قهرمانان را وادار به یافتن ارزشهای اخلاقی نو برای خود و محیط زندگی‌شان می‌کند. به علاوه بل در این جا از خاصیت نمادین رنگها نیز استفاده کرده است. مثلاً انتخاب رنگ لباسها، استفاده از رنگ سبز و قرمز یا گل رز سبزرنگ به جای گل رز سرخ‌رنگ. همه تلاش نویسنده بر این است که عشق را به عنوان یک تجربه مخصوص و والا نشان دهد.

بل در ۱۹۵۷ خاطرات ایرلند را منتشر کرد؛ مجموعه داستانی که در حقیقت انتقاد نویسنده از وطنش آلمان بود. او به نحو جالبی فقر بزرگ اقتصادی جامعه را که در اغلب کشورهای غربی دیده می‌شد، مطرح کرد.

او با رمانش «بیلیارد در ساعت نه و نیم» (۱۹۵۹) دوباره به مسئله جنگ پرداخت. این رمان، داستان سه نسل از یک خانواده معمار را نشان می‌دهد که نمایی از سرنوشت نیمه اول قرن حاضر آلمان است. ظاهراً رویدادهای آن در مسیر یکی از روزهای سال ۱۹۵۸، یعنی هشتادمین سالروز تولد هاینریش فم^{۱۳} اتفاق می‌افتد که در ۱۹۰۷ مأموریت یافت صومعه سنت آنتون^{۱۴} را بسازد. پسرش روبرت^{۱۵} که هر روز سر ساعت نه و نیم در هتل پرنس هاینریش^{۱۶} بیلیارد بازی می‌کند، در آخرین روزهای جنگ به عنوان متخصص انفجار، صومعه را منفجر کرده است. با وجود این نوه پسریش یعنی ژوزف^{۱۷} در نوسازی صومعه شرکت می‌کند.

در گفت و گویی که میان روبرت و شاگرد هتل انجام می‌گیرد، رویت خاطرات گذشته پدرش را به یاد می‌آورد و ضمن تعریف آن، گذشته را به حال پیوند داده و رویدادهای هر زمان را روشن می‌سازد.

در این رمان برخورد اندیشه فرد با اکثریت سیاسی و اپورتونیست، کانون کشاکش رویدادها را تشکیل می‌دهد. این رمان مرثیه زیبا و غم‌انگیزی است از دوران معاصر، از امیدها،

رنج‌ها و آرزوها. در این داستان حقیقت همچون بی‌گناهی قربانی می‌شود تا دنیا به حیات خویش ادامه دهد.

در «عقاید یک دلکک» (۱۹۶۳) هانس اشنایر دلککی^{۱۸} است که با ورودش به بُن خاطرات گذشته را مرور می‌کند و به یاد محبوبش ماری می‌افتد که او را ترک کرده است.

هانس به یک خانواده ثروتمند آلمانی تعلق دارد. پدرش پزشک است و یک خواهر و یک برادر دارد. دکتر اشنایر شخصی است که نان را به نرخ روز می‌خورد. برای همین در زمان نازی‌ها به آنها خدمت می‌کند. دخترش را تشویق می‌کند که به نیروهای هیتلر بپیوندد. او سرانجام کشته می‌شود. با شکست نازی‌ها هوادار عدالت اجتماعی می‌شود. او حتی از مذهب پروتستان چشم می‌پوشد و پیرو سرسخت کاتولیک‌ها می‌شود. یکی از پسرهایش به نام لئو^{۱۹} به کلیسا می‌رود تا روحانی شود و هانس هم شغل دلککی را پیشه می‌کند.

هانس نمونه انسان سرخورده و آواره جامعه سرمایه‌داری در آلمان است؛ انسانی که به علت نداشتن مهارت‌های لازم، چنان قربانی می‌شود که حتی نامزدش او را ترک می‌کند.

در این داستان، بل جامعه قرن بیستم را به نقد می‌کشد: جامعه بورژوا - کاتولیک آلمان، جامعه تحت سلطه گروه‌های مالی غرب و جامعه تحت ستم سوداگران صنعت و تکنولوژی که انسانها را عاری از هویت کرده، آنها را در مسیر نیهیلیسم قرار می‌دهد.

چنین نمودی را بل در دو رمان دیگرش: «سیمای زنی در میان جمع» و «آبروی ازدست‌رفته کاترینا بلوم» به کمک لنی فافر^{۲۰}، یک بیوه جنگی و کاترینا^{۲۱} بلوم فریب‌خورده دستگاہ‌های تبلیغاتی نیز نشان می‌دهد.

در «سیمای زنی در میان جمع» (۱۹۷۱) لنی فافر زنی است که شوهرش را در جنگ از دست داده است. او که تنها نمی‌تواند زندگی کند، ابتدا معشوقه یک اسیر روسی می‌شود و پس از پایان جنگ با یک مهاجر ترک روی هم می‌ریزد. لنی فافر یک قربانی است؛ قربانی سرنوشت شوم و محتومی که حاصل یک توسعه تاریخی - ارضی است.

«آبروی ازدست‌رفته کاترینا بلوم» (۱۹۷۴) نیز داستان زن جوان و زیبایی است که با کار در مهمانیها و جشنها یک آپارتمان کوچک و یک فولکس واگن می‌خرد. اما بر حسب اتفاق در کانون تبلیغات روزنامه‌های بزرگ جنجالی قرار می‌گیرد. ماجرا از زمانی شروع می‌شود که کاترینا در یک مهمانی عاشق مرد جوانی می‌شود که در حقیقت یک سیاسی فراری است. مرد از فرصت استفاده می‌کند؛ آن شب در آپارتمان کاترینا به سر می‌برد ولی صبح زود خانه را ترک می‌کند. کمی بعد پلیس به خانه کاترینا می‌ریزد. در این میان خبرنگار فرصت‌طلبی از زن جوان که به مسایل سیاسی علاقه‌ای ندارد، چهره زنی آگاه و مبارز می‌سازد. از آن به بعد کاترینا در کانون خبر روزنامه‌ها و مطبوعات بزرگ جنجالی قرار می‌گیرد. چیزی

نمی‌گذرد که همه او را می‌شناسند. سرانجام کاترینا تحت تأثیر فشار تنهایی، روزنامه‌ها، پلیس و آشنایان به تفکر می‌نشیند و وادار به جهت‌گیری سیاسی و عملی می‌شود.

«آبروی ازدست‌رفته کاترینا بلم» ادعای است علیه سیاست روز غرب که با بی‌حرمت کردن انسانها به وسیله رسانه‌ها و دستگاههای تبلیغاتی به راحتی حیثیت انسانهایی را که نمی‌توانند از خود دفاع کنند، لکه‌دار می‌کند.

بلُ به گونه‌ای خستگی‌ناپذیر نه تنها در داستانها و رمانها، بل در مقالات و سخنرانی‌هایش نیز علیه جنگ، بی‌عدالتی، ظلم و استبداد صحبت کرده است. او نویسنده‌ای است که به همه جهان تعلق دارد.

1. Heinrich Böll

2. Ruhrgebiet

3. Andreas

4. Lemberg

5. Theodor Haeckers

6. Antoinede Saint-Exupery

7. Hemingway

8. Wolfgang Borchert

9. Fred

10. Ernst kreuder

11. Hans Henny Jahn

12. Martin

13. Heinrich Fähmel

14. St. Anton

15. Robert

16. Prinz Heinrich

17. Joseph

18. Hans Schneier

19. Leo

20. Leni Pfeifer

21. Katharina Blum

کتابنامه:

1. Derzug War Püntlich

2. Wanderer, Kommstdunach Spa...

3. Wo Warst du Adam?

4. Unid Sagte Kein einziges Wort

5. Haus Ohne Huter

6. Das Brot der fruhern Jahre

7. Irisches Tagebuch

8. Billard Um Halbzehn

9. Die Verlorene Ehreder Katharina Blum

10. Der Schriftsteller Heinrich Böll Von Werner Lengning